



ایشان در فتوادادن خیلی محتاط بود و در این جهت تسامحی نداشت. حاشیه ایشان بر عروه، ابتکار خاصی نیست؛ ولی پختگی خاصی در آن مشهود است که در کمتر حاشیه‌ای هست. با کوتاه‌ترین عبارت، حق مطلب را ادا کرده و عبارات موجز وی مثل عبارات پخته فقهای قدیم مانند شهید اول است.

از نظر علمی آقای گلپایگانی خیلی تحت تأثیر استادش مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری بود. از مطالبی که استاد آقای گلپایگانی داشت، این بود که می‌فرمود: «معروف است که حرف مرد یکی است؛ ولی من می‌گویم: حرف مرد دو تاست. مرد آن است که وقتی به اشتباهش پی‌برد، از حرف اولش برگردد و حرف طرف مقابل را قبول کند.» این روحیه استاد در شاگردش نیز وجود داشت.

• مواجهه یکی از علمای مشروطه با مخالف سیاسی خود

آخوند ملامحمدکاظم خراسانی رحمته‌الله علیه که به وجوب تأیید مشروطه حکم کرد، یکی از شاگردان فاضل او از وی برید و به آسید محمدکاظم طباطبایی رحمته‌الله علیه متصل شد؛ بریده شده بود که هیچ، سب و لعن هم می‌کرد. روزی اهالی محله همین طلبه می‌آیند و وارد منزل این شخص می‌شوند. آن‌ها مرید و مقلد مرحوم آخوند بودند. ۸۰ سکه هم آورده بودند. صاحب‌خانه هم وضعش خوب نبوده؛ از او می‌خواهند که با او پیش مرحوم آخوند بروند. گفتند: «این‌ها را به مرحوم آخوند می‌دهیم و از ایشان اجازه می‌گیریم تا ۸۰ سکه را به همان شخص بدهند؛ منتهی با اجازه آخوند.»

این طلبه می‌ماند چکار کند؛ با مرحوم آخوند این‌جور معامله کرده و حالا هم گرفتار است. بالاخره هرچه بود به خودش فشار می‌آورد و با آن‌ها به منزل مرحوم آخوند می‌رود و وارد منزل می‌شود. مرحوم آخوند می‌فهمد که او برای ادای احترام به منزل ایشان نیامده؛ بلکه احتیاج دارد که آمده است! تا وارد می‌شود، احترام فوق‌العاده‌ای به او می‌کند و او را کنار دست خودش می‌نشانند. مرحوم آخوند در گوشش می‌گوید که چه کاری از دست من برمی‌آید؟

او می‌گوید: «۸۰ سکه آورده‌اند و می‌خواهند با اجازه شما آن‌ها را به من بدهند.» سپس فوری به آن اشخاص اشاره می‌کند و می‌گوید: «آن کیسه را بیاورید خدمت آخوند.»

کیسه را می‌آورند؛ مرحوم آخوند به کیسه دست نمی‌زند و به آن‌ها می‌گوید: «شما با بودن چنین شخص فاضل و متقی [آسید محمدکاظم طباطبایی]، چرا پیش من آمدید؟ مگر نمی‌دانید دست او دست من است؟ هرچه ایشان تقریر کند، تقریر من است.»

به کیسه پول دست هم نمی‌زند و می‌گوید باید خدمت ایشان باشد. اصحاب که می‌بینند آخوند خیلی به او احترام گذاشته، احتمال می‌دهند که او را نشناخته باشد. از او می‌پرسند که آقای طباطبایی حال‌شان چطور است؟

مرحوم آخوند که می‌خواسته درس اصولش را بنویسد، کاغذ و قلم را روی زمین می‌گذارد و فوری می‌گوید: «من از درس برمی‌گشتم - یا به درس می‌رفتم - توی راه خدمت آیت‌الله طباطبایی شرفیاب شدم. جوایز حال شدم و الحمدلله حال‌شان خوب است.»

بعد که بلند شدند و رفتند، مرحوم آخوند برخلاف همیشه، این دفعه تا دم در، آن شخص را بدرقه کرد.

آن‌ها که رفتند، مرحوم آخوند به اصحاب می‌گوید: «اگر ما تأیید مشروطه را بر خود لازم می‌دانیم و آقای طباطبایی هم حرام می‌داند، دو اختلاف‌نظر است، مثل سایر امور جزئی؛ معنا ندارد در اختلاف‌نظر بین دو فقیه، شما بیباید دخالت کنید. این جهت ندارد، این اختلاف‌نظر است. شما به چه مناسبت دخالت می‌کنید؟»

آن‌ها می‌گویند: «آقا! این آقای که الآن رفت، شما را لعن می‌کند.»

ایشان می‌فرماید: «من به کتب فقهی فقها مراجعه کردم و آن‌ها را فحص کردم؛ ولی در هیچ‌یک از این‌ها ندیدم که بگویند از شرایط استحقاق سهم امام، ارادت به آخوند خراسانی است!»

سیمای عالمان بزرگ در خاطرات

آیت‌الله‌العظمی شبیری زنجانی رحمته‌الله علیه

«حضرت آیه‌الله زنجانی! اشتغال و گرفتاری به دنیا، دوستان را مانند قحط‌سالی دمشق از یاد یکدیگر برده. اکنون که شنیدم کسالت جناب‌عالی شدت پیدا کرده، خواستم چند خطی. یا تاندازه‌ای. انجام وظیفه کرده باشم.

این جانب نیز با حوادث دوران پیری دست به گریبانم و نفس‌های آخر عمر را با گرفتاری داخل و خارج می‌کشم. از جناب‌عالی درخواست دعا برای حسن عاقبت دارم.»

حاج‌آقای ما در ۸۶ سالگی بودند که از دنیا رفتند. فاصله سنی ایشان با آقای خمینی دوازده سال بود. آقای خمینی در هجدهم جمادی الآخره ۱۳۲۰ متولد شده بودند و ایشان در چهارم صفر ۱۳۰۸.

هر دو به هم عشق می‌ورزیدند. در جلسات در جمع رفقای‌شان که بودند، امام جماعت‌شان حاج‌آقای ما بود. گاهی که نبودند، آقای خمینی امامت می‌کرد. آقای خمینی به ایشان خیلی عشق می‌ورزید. در نامه‌شان که می‌گوید: «قحط‌سالی دمشق»، اشاره به این شعر است:

چنان قحط‌سالی شد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق حاج‌آقای ما هم به ایشان علاقه‌مند بود. یادم است مرحوم والد در نامه‌ای خطاب به ایشان نوشته بودند:

اخیراً شعری را شنیدم.ام. می‌خواهم آن را به خرج شما بگذارم:

در سینه دلم گم شده، تهمت به که بندم؟

غیر از تو در این خانه کسی راه ندارد

• درس‌هایی از سیره شهید مدرس رحمته‌الله علیه

از آقای حاج میرزاهاشم آملی شنیدم: تولید مدرسه سپهسالار که نصیب مدرّس شد، همه اشخاص گردنکلفت را که حجرات آنجا را اشغال کرده بودند، بیرون کرد. بیرون‌کردن آنها خیلی قدرت می‌خواست! ایشان برای مدرسه سپهسالار برنامه تدوین کرده بود و طلاب هفته به هفته باید امتحان می‌دادند تا موقوفه مدرسه به آنان پرداخت شود. یکی از طلبه‌های آنجا برای انتخاب ایشان در انتخابات مجلس فعالیت می‌کرد و نتوانسته بود که در امتحان آن هفته شرکت کند.

به مدرّس گفته بودند که به او از درآمد موقوفه بدهید. گفته بود: نه، من بیشتر از این هم حاضرم بدهم؛ اما از این موقوفه، نه. موقوفه مال کسانی است که درس بخوانند؛ او درس نخوانده. گفتند: برای شما مشغول فعالیت بود. گفت: اینها فایده‌ای ندارد. از جای دیگر اشکال ندارد بدهم؛ اما مصرف این موقوفه برای درس‌خوان است و شرطش درس است. او این هفته درس نبوده. حالا می‌خواهد برای ما وقت صرف کرده باشد یا نکرده باشد. خلاصه، مدرّس حاضر نمی‌شود؛ حتی وقتی می‌خواستند برای پسر مدرّس حکم بدهند، می‌گوید: صلاحیت ندارد و قبول نمی‌کند!

• حرف مرد دوتااست نه یکی

مرحوم آقای گلپایگانی در مسائل علمی پخته بود. گاهی درباره تقلید از من سؤال می‌کردند، من تقلید از ایشان را مُثَبِّرِ ذمه می‌دانستم؛ چون ایشان حتّی‌المقدور از مشهور تخطّی نمی‌کرد و اگر هم تخطّی می‌کرد، مواردی بود که احتیاط در آن بود؛ لذا ارجاع به ایشان مبرّی ذمه بود.



• چند خاطره از پدر

۱. نگاه به پایین در دنیا و بالا در آخرت

آیت‌الله‌العظمی شبیری زنجانی چند خاطره کوتاه از پدر نقل می‌کنند: یکی از خادمان مرحوم پدرم - مرحوم آیت‌الله سیداحمد زنجانی - بسیار متعبد و در عین حال خیلی فقیر بود و چیزی از مال دنیا نداشت.

از مرحوم پدرم نقل شده که فرموده بودند:

من ایشان را نزد خود نگاه داشته بودم تا به او نگاه کنم؛ چون در خوبی و فضایل از من بالاتر و در مسائل مادی از من پایین‌تر بود. در روایت وارد شده، در مسائل معنوی، به بالاتر از خود و در مسائل مالی، به پایین‌تر از خود نگاه کنید!

۲. احترام به والدین و پایبندی به وظیفه شرعی

مرحوم پدرم نسبت به والدین‌شان بسیار احترام می‌گذاشتند. در هوای گرم تابستان و در حال روزه با وجود مشکلات فراوان و راه‌های سخت، مقید بودند که به زیارت قبر مادرشان بروند و در آنجا مشغول قرائت قرآن و دعا می‌شدند و می‌فرمودند: «یکی از جاهایی که طبق روایات، دعا مستجاب می‌شود، سر قبر پدر و مادر است.»

هر روز یک جزء قرآن برای پدر و یک جزء قرآن برای مادرشان قرائت می‌کردند و البته این کار را در فرصت‌ها و اوقات کمی که معمولاً افراد نسبت به آن بی‌توجه هستند، انجام می‌دادند.

۳. آخرت‌باوری و پایبندی به وظیفه شرعی

مرحوم والد، آخرت را باور کرده بود و در امور دینی تابع خوشامد زید و عمرو نبود. بعضی مواقع کاری ظاهراً به ضررش بود و برای وجهه‌اش لطمه ظاهری داشت؛ ولی وظیفه شرعی‌اش را انجام می‌داد.

زبان حالش این شعر حافظ بود:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن منبع: روزنه‌هایی از عالم غیب، ص ۳۸

• رابطه صمیمانه

آیت‌الله سیداحمد زنجانی و امام خمینی رحمته‌الله علیه

آقای خمینی نامه‌ای به حاج آقای ما نوشته بود. بخشی از آن که فی‌الجمله عبارتش در ذهنم است، این بود: